سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 5

اللهم علي التجلي الاعظم و كمال بهائك الاقدم شجره الطور و الكتاب المسطور و النور علي النور في طخياء الديجور

اين‌ها اوصاف امام عصر7 است. امشب از اول منبر به در خانه آن حضرت می‌روم، شما هم دل‌هايتان را به آن بزرگوار متوجه كنيد.

علم الهدي و مجلي العميو نور ابصار الوري و سبب المتصل بين الارض و السماء و بابك الذي منه يوتي الذي يملاء الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.

مهياي تعظيم باشيد، بايد شعار مذهبي شما و بانگ ديني شما و صلوات‌هاي شما ان‌شاءالله اين محله را خبردار كند و آن‌ها با شما هماهنگ شوند و ثواب صلواتي كه آن‌ها هم ميفرستند، به شما هم برسد.

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه مولانا و سيدنا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره

و لعنه الله علي اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(بَقِيَّتُ اللّه خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين) [1]

به موجب عقل و نقل، در كلي مطلب و جزئي موضوعش، روشن شد كه اگر اسلام به حق است و حضرت خاتم‌النبيين9 پيغمبر خدا است، او داراي اوصيائي و خلفائي بوده است، كه به وجود آن‌ها دين معزز و منيع و محترم و معظم است. و آن اوصياء، دوازده نفر هستند. يازده تا آن‌ها به دنيا آمدند و رفتند، نوبت به دوازدهمي آن‌ها رسيده است.

برادران عامي ما، به عنوان مهدي آخرالزمان7، به حد تظافر، بلكه با يك دقت، به حد تواتر معتقد هستند و ما هم به همان مهدي معتقد هستيم. نهايت فرق بين ما و آنان در اين است كه آنان مهدي7 را از اولاد امام حسن7 ميدانند، و ما مهدي7 را از اولاد امام حسين7 ميدانيم. و ديگر اين‌كه مهدي7 به عقيده آن‌ها، در آخرالزمان متولد ميشود و به عقيده ما مهدي7 در آخر زمان ائمه: متولد شده است.

به اين جمله عنايتي داشتم، كه اگر در يك حديث ديده شد، مولود في آخرالزمان، آخر زمان ائمه: است نه آخر زمان دنيا، چون آخر زمان دنيا معين نيست كی است و چي است؟ و اين‌جا يک

بحث‌هائي هم هست كه حالا در آن مبحث نمي‌خواهم وارد شوم. آخريت و اوليت در مشرب فلاسفه، نسبي است و الا در مشرب فلسفه و حكمت، اوليتي كه پيش از او نباشد، در عالم زمين و زمان نداريم. به هر حالت، اگر در حديثي مولود آخرالزمان گفته‌اند، آخر زمان ائمه: است، كه زمان حضرت عسكري7 باشد.

به موجب اعتقاد ما، حضرت مهدي7 كه پيغمبر9 مكرر از او خبر داده‌اند و مسلمين را بشارت داده‌اند، كه از فرزندان او كسي ظاهر خواهد شد و دنيا را مملو از داد و عدل ميكند، آن‌چنان كه مملو از ستم و جور شده باشد، مراد آخر زمان ائمه: بوده است. حضرت بقيه‌الله7 فرزند امام حسن عسكري7 است، اين عقيده ما شيعيان است.

البته بالغ بر هفتاد نفر يا بيشتر از علماء عامه، با ما در اين عقيده موافق و مطابق هستند. حالا جمله‌اي كه امشب ميخواهم تذكر بدهم و از اين راه وارد يك مباحثي بشوم، اين است:

مهدي7 كه ما شيعيان قائل هستيم، آقايان، مهدي7 شخصي است، مهدي7 نوعي نيست، مهدي7 كه ما قائل هستيم يك موجود جسمي است، يك تجلي معنوي نيست. مهدي7 كه ما قائل هستيم، در روي همين زمين است، در جاي ديگر نيست. اين‌ها را چرا ميگويم؟

چون در مقابل هريك از اين قيدهائي كه عرض كردم، يك فرقه‌اي، اعتقاد خلافي و اعتقاد به انحرافي دارند. خيلي روشن بگويم كه همه، بزرگان و بچه‌ها حاليشان شود.

آقايان، ما دوازده تا امام داريم، اين دوازده امام ما، دوازده نفر آدم جسماني، كه داراي سر و دست و شكم و پشت و پا و چشم و گوش بوده‌اند، اين‌ها اين طوري هستند، مانند ما هستند، شبيه به ما هستند. و در احوال و اعراضي كه ما به آن‌ها مبتلا مي‌شويم، آن‌ها هم مبتلا مى‌شوند، يعني بيماري دارند، سلامتي دارند، غم دارند، نشاط دارند، گرسنگی دارند، سيري دارند، خواب دارند، بيداري دارند، دوازده امام ما معروض اين اعراض و دچار اين احوال ميشوند.

علي ابن ابي طالب7 اولي آن‌ها است. دوم آن‌ها امام حسن7 است، سوم آن‌ها امام حسين7 است، همين‌طور بيا تا يازدهم حضرت عسكري7، دوازدهمي آن‌ها هم عينا مثل همان‌ها است، هيچ تفاوتي نميكند. اين مهدي7 ما، از صلب امام حسن عسكري7 و از رحم حضرت نرجس خاتون3، در نيمه شعبان سنه دويست و پنجاه و پنج، مطابق كلمه «نهر» و يا دويست و پنجاه و شش مطابق كلمه «نور» در شهر سامرا به دنيا آمدند. اين مهدي ما7 به عقيده ما شيعه.

بعضي‌ها مهدي7 را شخصي نميدانند، بعضي‌ها مهدي7 را موجود جسمي نمي‌دانند. «آخوند ملا محمد بلخي»، صاحب كتاب «مثنوي»، يكي از آن‌ها است، او مهدي7 را شخص موجود خارجي در كتاب «مثنوي» خود معرفي نميكند، بلكه خلاف آن را ميگويد:

پس به هر دوري وليي قائم است   تا قيامت آزمايش دائم است

پس امام حي قائم آن ولي است   خواه از نسل عمر، خواه از علي است

هادي و مهدي وي است اي راه جو   هم نهفته، هم نشسته پيش رو

ايشان ميخواهند بگويند: تجلي شيخ در دل سالك، ظهور مهدي سالك است بر سالک. مهدي7 را عبارت از جلوه ملكوتي شيخ براي سالك ميدانند.

حالا ديگر سلوك چيست؟ تجلي چيست؟ شيخ كيست؟ اين حرف‌ها به درد شما نميخورد، و الا شما را زير خرقه درويشي ميبردم و اين حرف‌ها را هم قدري به گوشتان ميرساندم، فايده‌اي ندارد شما بفهميد. ميگويد: در وقتي‌كه سالك جلوه ملكوتي شيخ بر او مي‌شود، ظهور مهديش شده است، مهدي همان تجلي شيخ است خلاصه، هم نهفته است و هم پيش روي است. و شيخش خواه از نسل عمر باشد، خواه از نسل علي7 باشد، جلوه آن شيخ، مهدي است. اين خلاصه حرف ايشان است.

خير، مهدي ما7 حقيقت روحاني نيست، يك موجود جسماني خارجي است، مثل حضرت عسكري7 است، مثل حضرت هادي7 است. مهدي ما7 در همين عالم است، روي همين كره است. ممكن است به كرات ديگر برود، ممكن است در اين منظومه، به جاهاي ديگر هم قدم بگذارد، بلكه ممكن است به منظومههاي ديگر هم برود، ولي قدر مسلم در روي اين كره است. در مقابلش يك دسته آمده‌اند، مهدي7 را پرتاب به عالمي كردهاند كه خود آن‌ها هم آن عالم را نميفهمند، يك عالمي به نام «اقليم هشتم»، «عالم هورقلياء»، يك عالمي قائل شدهاند كه نه خودشان آن‌جا رفته‌اند، و نه معلوم است كه يک چنين عالمي هست و يا نيست؟ بافته‌اند؟ حضرت مهدي7 را در عالم هورقليا انداختهاند.

در رساله «رشتيه» مي‌گويد:

«ان سيدنا المهدي لما خاف من اعدائه فر الي عالم الهور القلياء و سيظهر في جسد من يشاء» [2]

كه مفتاح و كليد فتنه‌اي كه صد و سي سال است در ايران پيدا شده است، همين جمله‌اي است كه ايشان گفته است. به هر حالت، مهدي7 را ميگويند در عالم هور قليا است و موجود به وجود هورقليائي است. هر وقت بخواهد در جسد و هيئت هركس بخواهد، در اين عالم ظاهر ميشود.

ايشان هم اشتباه كردهاند. مهدي ما7 اين نيست، مهدي ما7 در عالم هور قليا نيست، مهدي ما7 در همين عالم است، روي همين كره است. مهدي ما7 در چاه سامرا هم نيست. اين از آن دروغهاي شاخدار عجيب و غريبي است كه بسياري از علماء مفتري اهل سنت و جماعت به ما نسبت ميدهند.

بعضي از علماء اهل سنت، متعصب، درغگو، به ما افترا ميبندند و در كتابهايشان نوشتهاند كه شيعه عقيدهاش اين است كه مهدي آنها7 در چاه سامرا است و از آن چاه سر در ميآورد. اين دروغي است كه به ما نسبت دادهاند. هيچ يك از علماء شيعه از اول غيبت صغري تا الان، اين عقيده را، نه گفته و نه نوشته است، مهدي7 در چاه سامرا نيست.

اينجا يك جملهاي بگويم و شما را سفارش كنم. آقايان، محترمين، محترمات، اگر انشاءالله موفق شديد به عتبات عاليات مشرف شديد، اولا در سامرا زياد بمانيد. در شبهائي كه انشاءالله بخواهم وظايف شيعه را عرض كنم، اين را مفصل به شما خواهم گفت. سامرا زياد بمانيد. صبح نرويد و عصر فرار كنيد، صبح نرويد و فردا بيرون بياييد. اقلا پنج، شش روز آنجا بمانيد، دربار است. وقتي هم به سامرا رفتيد، سرداب برويد، اقلا در شبانه روزي يك نوبت، دو نوبت، به سرداب مشرف شويد، و دعاها و زياراتي كه دارد بخوانيد، ولي لب چاه نرويد، امامزمان7 توي چاه نيست. پس گردن شما را آن زيارتخوانها نگيرند، سرتان را توي چاه نكنند، زيارت صاحبالزمان براي شما نخوانند. امامزمان7 توي چاه نيست. چند نفر زيارتخوان بالاي چاه ميبرند، او هم شروع ميكند به زيارت خواندن: «السلام عليك يا صاحب الزمان و يا شريك القرآن و يا امام الانسان و الجان عجل الله ظهورک . رحمه الله و بركاته»، آن وقت ميگويد پول بده، غرض آنها پول گرفتن از شما است، و الا امام زمان7 توي چاه نيست. زيارت چاه هم نداريم.

امام عصر7 ما در چاه نيست، اما عصر ما7 در قطبين منجمد شمالي و جنوبي نيست، امامزمان7 روي همين زمين است و روي همين زمين هم زندگي ميكند، عينا مثل بابايش، حضرت عسكري7 و جدش حضرت هادي7 بدون تفاوت. فقط يك تفاوت در امام دوازدهم ما با آن يازده تا ديگر هست، و آن يكي اين است كه آن يازده تا، ظاهر و آشكار بودند و بسياري از شيعه ميديدند و ميشناختند، ولي اين بزرگوار پنهان است.

معناي پنهانيش اين است كه من ميگويم: نميآيد توي مردم كه عموم او را نبينند، يا او را ميبينند و او را نميشناسند. پنهاني امامزمان ما7 خارج از اين دو تا معنا نيست، نتيجه چي شد؟ عقيده ما شيعه، به موجب رواياتي است كه از حد تواتر گذشته است. كه «مرحوم حاج آقا رضا همداني» در كتاب

«انوار قدسيه» ميگويد: روايت‌هائي كه راجع به مهدي7 از پيغمبر9 و دوازده معصوم ديگر: كه حضرت زهراء3 هم داخلشان است، از طريق شيعه و سني به ما رسيده است، در شئون مختلفه مهدي7 بيش از ده هزار است. اين بزرگوار اين چنين ادعا ميكند، «سيد بحراني» هم در همين حدود مدعي هست.

حالا من اين ادعاها را نميكنم، اولا بنده خاك پاي طلاب هم نيستم، نعلين برادر طلبه‌ها هم نيستم، اطلاعاتم هم بسيار كم است، با كمي بضاعت علمي و باقابل نبودن فهم و ذوق من، من هزار روايت راجع به مهدي7، به شئون مختلفه‌اش، ميتوانم ارائه بدهم. از پيغمبر9 و سائر معصومين:، از طريق شيعه و طرق عامه، بالغ هزار حديث راجع به حضرت مهدي7 در شئون مختلفهاش بنده نشان مي دهم.

اگر ما از علي ابن ابي طالب7 بگذريم، خيال نميكنم درميان آن يازده امام ديگر، امامي باشد كه در شئون مختلفهاش، روايت به قدر رواياتي كه راجع به حضرت مهدي7 رسيده، اين قدر روايت داشته باشد، از همه آن ده امام ديگر، روايات مربوط به حضرت مهدي7 بيشتر است. يك قدري بايد زحمت كشيد و كتاب نگاه كرد، يك قدري بايد مطالعه كرد، آدم سرش را زير عبا كند و بگويد نيست، نيست، درست نيست. اين مثل آن پرنده‌اي ميماند كه سرش را زير برف ميكند و ميگويد خبري نيست.

نه آقا سرت را بيرون بياور، يک قدري به كتاب‌ها مراجعه بكن، يک قدري مطالعه بكن، يک قدري با اهلش بنشين، تا بفهمي حضرت مهدي7 به شئون مختلفهاي كه دارد، رواياتي كه مربوط به اوست، بعد از علي بن ابيطالب7 هيچ كدام از ائمه: اين قدر روايت ندارند. اين مهدي ما7 كه رواياتش در حد تواتر است، يك آدم جسماني خارجي است، روي همين زمين است، راه مي‌رود، ميخورد، ميخوابد، غم دارد، نشاط دارد، همه آن‌چه كه ما داريم و پدرش حضرت عسكري7 داشته است، او هم دارد. نهايت فرقش با حضرت عسكري7 و سائر ائمه: اين است كه آن يازده امام ديگر را مردم، آن‌هائي كه اهل بلدش بودند، آن‌ها كه سابقه با او داشتند، ميديدند و عموما و نوعا مي‌شناختند، نه كلا. اين بزرگوار را يا نميبينند و يا اگر ببينند نميشناسند. اين معناي غيبت حضرت و امتياز حضرت است.

هيچ فرق ديگر با آن‌ها ندارد، اين عقيده ما است. بر اين عقيده اولا روايات فراوان از پيغمبر9 تا حضرت عسكري7 كه به ولادتش بشارت دادهاند، پيغمبر7 به ولادت دوازدهمين بشارت داده است،

حتي مادرش را هم گفتهاند ائمه ديگر، كه مادرش كنيز است. پيغمبر9 به ولادت اين مهدي7 بشارت داده است، به پدر اين مهدي7 بشارت داده است، به مادر اين مهدي7 بشارت داده است، به غيبت اين مهدي7 اشاره كرده است، به طول عمر اين مهدي7 اشاره كرده است، به ظهور بعد از غيبت او اشاره كرده است، به حالات و اقوال و افعالش، به كارهاي زمان ظهورش، پيغمبر9 اشاره كرده و خبر داده است.

آن وقت طبق گفته پيغمبر9، علي ابن ابي طالب7 هم خبر داده است، حضرت صديقه3 هم خبر داده است، امام حسن7 هم همين‌طور، امام حسين7 هم همين‌طور. اگر ميخواهيد نمونه اين روايات را به دست آوريد، به كتاب «بحارالانوار» «علامه مجلسي» كه خدا به حق پيغمبر9 آن به آن، روح پر فتوح او و پدرش را مستغرق در انوار رحمت خودش بفرمايد.

به كتاب غيبت بحار، جلد سيزدهم، «باب ما جاء عن النبي و عن الائمه» مراجعه كنيد. از يك‌يك امام‌ها و معصومين، به طرق معينه، نوشته‌هاى اين‌ها الكى نيست، رواياتي كه راجع به مهدي7 است، سند دارد. ميگويد: فلاني از فلاني، آن يكي از سومی، آن یکی از چهارمی، همين‌طور سند را مثل حلقه‌هاي زنجير متصل به هم ميكند، تا حلقه آخري پيغمبر9 می‌شود، يا یکی ديگر از معصومين می‌شود.

روايات را مسندا اين بزرگوار نقل كرده است، برويد نگاه كنيد. اين يك نمونه‌اي است، به ساير كتاب‌هاي غيبت، «غيبت نعماني»، «غيبت شيخ طوسي»، «غيبت فضل ابن شاذان» كه پيش از به دنيا آمدن حضرت مهدي7، «فضل ابن شاذان» كتاب غبت نوشته است. كجا هستيد؟ بچه خوابي! برو كتاب نگاه كن. «فضل ابن شاذان» پيش از آني كه حضرت مهدي7 به دنيا بيايد، كتاب در حالات مهدي7 و در غيبت مهدي7 نوشته است، از روي گفتار ائمه: و از گفته‌هاي پيغمبر9.

ما به روايات ولادت كسي را ثابت ميكنيم، ميگوئيم فلاني در دنيا بوده است، از چه طريقي می‌گوييم؟ از طريق نقل و روايت و حكايت. ما براي اثبات اين‌طور مطالب، غير از نقل و حديث و روايت، ماخذ ديگري نداريم. به عين همان مطلبي كه ما اثبات ميكنيم علي ابن ابي طالب7 در خانه كعبه به دنيا آمده است، امام حسن7 و امام حسين7 در مدينه به دنيا آمدهاند، حضرت زين‌العابدين7 و امام باقر7 به دنيا آمده‌اند، به عين همان ماخذ اثبات ميكنيم كه حضرت بقيه‌الله7 از صلب حضرت عسكري7 و رحم مادرش، نرجس خاتون3، به دنيا آمدهاست. با همين سندها.

حضرت بقيه‌الله، مهدي موعود ما7، فرد شخصی روی اين کره، و مانند بابايش حضرت عسکري7 است. و او «ولی» دارد، «مولي» دارد که امور زندگي خانه‌اش را آن «مولي» و آن نوکر اداره ميکند. امام صادق7 فرمودند: روايت در بحارالانوار است، امام صادق7 در ضمن خبرهائي که از حضرت مهدي7 ميدهد و غيبت حضرت مهدي7 که پنهان ميشود، اين‌طور ميفرمايند: پنهان ميشود، که احدي نميداند کجا است، حتي اولادهايش.

آن وقت ميفرمايند: «إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ » [3] ، جز آن مولي، يعنی نوکری که کارهاي زندگی خانوادگيش را اداره ميکند، او که مثلا برايش نان و گوشت ميخرد، آني که آب جاروی منزلش را من باب مثل مي‌کند. امام صادق7 ميفرمايد: او می‌داند مهدي7 در غيبتش کجا است؟ باقی ديگر نمی‌دانند، کجا است.

پس معلوم ميشود حضرت مهدي7 زندگي دارد. اين‌جا اجازه بدهيد چند کلمه را بگويم. در اسلام مستحبي موکدتر از مساله ازدواج شايد نداشته باشيم و يا اگر داشته باشيم، در رديف نکاح و ازدواج مستحب موکد نداريم. آن‌قدر پيغمبر9 امتش را تکرار و تاکيد کرده است که پسرها زن بگيرند و دخترها شوهر بگيرند: «تَنَاكَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أُبَاهِي بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ » [4] مستحبي است بسيار موکد. عزوبت، يعني قلندروار به سر بردن و زندگی کردن، يعني تنها خوابيدن، جوان بدون عيال بخوابد و دختر بدون شوهر بخوابد، با اين‌که قدرت دارند ازدواج کنند، اگر در عزوبت به سر ببرند، زمين نفرين ميکند. زندگي به حال عزوبت مکروه است.

خوب، حالا من حرف‌هائي دارم از نظر اجتماع، نمی‌خواهم بگويم. فعلا کاري ندارم. نکاح مستحب موکد و عزوبت مکروه به کراهت شديده است، براي کسي‌که البته قدرت دارد.

آيا امام هزار و صد سال، ترك اين مستحب موکد را ميکند و مرتکب آن مکروه ميشود؟ حاشا و کلا. يك پيش نماز ما، يك آدم مقدسي که تا درجه‌اي مقدس باشد، يک مجتهد ما، يك آيه‌الله ما، اين‌ها تا بتوانند مستحبات را عمل ميکنند و مکروهات را ترك ميکنند. آيات عظام و حجج اعلامي که الان اين‌جا تشريف دارند.

خداوند به حق محمد و آل محمد: نعمت وجود روحانيين را براي عموم شيعه در دنيا مستدام بدارد.

علماء عالی مقدار اين شهر را براي اهل اين شهر، وجود مسعودشان را، وجود با برکتشان را مستدام بدارد.

اين‌ها حاضر نيستند عيال نگيرند! اين‌ها حاضر نيستند اين مستحب را ترك كنند و به عزوبت به سر برند. و بلكه اگر قدرتشان، قدرت مالي و بدني آن‌ها اجازه بدهد، با فرض عدالت، به خانم‌ها برنخورد، بيشتر از يكي ميگيرند. و اين‌ها حاضر نيستند با عزوبت زندگي كنند، آن وقت امام زمان7 هزار و صد سال، بلكه هزار و صد و سي و چند سال از عمرش مى‌گذرد، اين بزرگوار، در اين مدت، اين مستحب موكد را ترك ميكند؟ و مرتكب آن مكروه شديد مي شود؟ حاشا و كلا.

زن دارد، زندگي دارد، خانه دارد. «سيد بن طاووس»، يك مقداري حرف‌ها را بگويم. ما دو تا سيد در بين علمايمان داريم كه شرف‌يابي اين‌ها به خدمت امام عصر7 فراوان بوده است، فراوان بوده است. ان‌شاءالله در اين باب با ياري خود حضرت، اشباع ميكنم، براي شما اصفهاني‌ها، يك سوغاتى را مي‌گذارم و تقديم ميكنم و مي‌روم از خود همين اصفهان شما.

چون من در شهرها كه ميروم، در بسياري از شهرها، از خود آن شهر، يك سوغاتي براي آن شهر دارم، در يزد يكي را گفتم، چشمهايشان روشن شد، ان‌شاءالله در شهر شما دو تا براى شما خواهم گفت، از خود اهل اين شهر كه شرفياب خدمت امام عصر ارواحنا فداه شده‌اند. در بيدارى نه در خواب!

آى دلم ميسوزد، كه مطلب چقدر آفتابى و واضح و از اين چراغ روشن‌تر است و جمعي چطور به بي‌راهه ميروند و حيران و سرگردان هستند؟ بدبخت‌ها.

به هر حالت، دو تا سيد داريم در علماء شيعه كه اين‌ها شرفيابى ايشان خدمت امام عصر ارواحنافداه، فراوان بوده است، و از خيلي خصوصيات امام عصر7 اطلاع دارند: يكي علامه «سيد مهدي بحر العلوم» قدس الله سره در آخر، يكي «سيد بن طاووس» رضوان الله عليه از پيشينيان ما. حالا از سيد بن طاووس براى شما بگويم. سيد بن طاووس اين قدر خدمت امام زمان7 ميرسيده است كه تن صداي حضرت را تشخيص مي‌داده است، آهنگ صوت و لهجه حضرت را تشخيص مي‌داده است. حتي موقعي رفت توي سرداب براي عبادت به سالن سرداب نرسيده، در راهرو، شنيد صداي امام زمان7 ميآيد، وقفه كرد، گفت نروم، مزاحم نشوم، اين‌جا بايستم، ببينم حضرت چه مي‌گويد؟ صداي حضرت را ميشنيد، خيلي هم ارتباط داشته است.

ايشان يک كتابي نوشته است به نام «رساله مواسعه و مضايقه»، يك بحثي است كه فقهاء دارند. در آن كتاب، اين مطلب را نوشته است كه شنيدم: از كي، يكى، كه فلاني، يک نفر آدمى، مدتي است

چسبیده به امام زمان7، که آقا بیا مرا به نوکري در خانه‌ات قبول کن، يك آدم ساده است. آی قربان آن ساده‌ها!

هست آن شه شاه زمین دل همي خواهد از این قول وزین

گفت لا ينظر الي تصويركم اتقوا ذاالقلب في تدبيركم

من به صاحب دل كنم در تو نظر ني زنقش سجده و پيشان زر

دل لازم است، دل بده، قلوه بگیر، دل بده تا گل به تو بدهند، اي بیچاره‌ها، اهل دل نیستند، اهل لفظ هستید، يك ساده‌اي، این دل داده به امامزمان7. آي سادگي هم خوب چیزي است،

عاقل به کنار آب پل میجست دیوانه پا برهنه از آب گذشت

چسبیده محکم به امامزمان7 آقا من میخواهم بیایم در خانه شما نوکریتان بکنم، آب و جارو کنم، نان درست کنم، چنین کنم، چنان کنم. «سید بن طاووس» به پسرشان میفرمایند: بابا، این روزها، حضرت به توسط فلاني، اسم او را می‌برد، پیغام داده که برو به این آدم بگو، قبولت کردیم، تو را در خانه خود میآوریم، اما عجله نکن، صبر کن.

همین «سید بن طاووس» در «کشف‌المحجه»، این کتابي است که زمانی من بالاي منبر گفتم: اي کاش این تجدید طبع شود، يك مومن پولداری گفت: اگر ترجمه‌اش کنند من مجانی طبع میکنم، پیش نماز مسجد هم قبول کرد که ترجمه کند و آن مومن چاپ کرد و مجانی پخش کرد که حالا مترجمش در دست است. در کتاب «کشف المحجه» به پسرش سیدمحمد مي‌گوید: بچه‌جان، سید محمد، تازگي‌ها مسموع شده‌ام بین امام زمان7 و بین یکي از شیعیان وصلتی شده است، مصلحت نیست بگویم آن وصلت چیست، و الا میگفتم.

حضرت وصلت کرده‌اند، حالا دختر گرفته است یا داده، معلوم نیست، آیا برای خودش عیالی گرفته است؟ آیا براي پسرهایش عیالی گرفته است؟ آیا دخترهایش را به شوهر داده است؟ معین نیست.

میفرماید: تازگي‌ها بین حضرت و بین یکي از شیعیان وصلتي شده که اگر مصلحت میبود به توهم میگفتم. حضرت زن و بچه دارد.

در دعا و زیارت‌هایش است که دعا میکنیم و از خدا میخواهیم که: خدایا او را حفظ کن، اولادهایش را حفظ کن، ذریه‌اش را حفظ کن، از بلایا نگه‌دار. شما که این زیارات را نمی‌خوانید، حالا که این

زيارات دموده شده است، از وقتيكه اين رمان‌هاي نجس و بعضی مجله‌هاي پليد و بعضي كتاب‌هاي ضد اخلاق و ضد شرافت انساني، جلو آمده است، ديگر به كتاب دعا و زيارت نمي‌پردازيم.

زيارت‌هاي او را بخوانيد. ان‌شاءالله اكر به بركت سر شما زنده ماندم، يك دو تا وظايف آن‌ها را خواهم گفت. زيارت‌هاي حضرت را بخوانيد، آن صلوات‌هائي كه وارد شده است، مخصوصا صلوات «ابوالحسن ضراب اصفهاني» كه از ناحيه خود حضرت دستور رسيده است كه اين را بخوانيد، آقايان بخوانيد. آن وقت در اين زيارت‌ها و صلوات‌ها، دعا دارد بر فرزندان حضرت، كه خدايا فرزندانش را سالم نگه‌دار.

خدايا او را راجع به خودش و ذريهاش دلشاد كن.

زن دارد، بچه دارد، اولاد دارد، گفتم: نوكر داد. امام صادق7 فرمودند: هيچ‌كس جاي او را نمي‌داند مگر آن مولا و آن نوكري كه «يلی امره» كارهايش را ميكند، هيچ مانعي هم ندارد كه اولادش هم، پشت دوم، اصلا باباي خود را نبينند و نشناسند، و لازم نكرده كه اولادش هم طول عمر داشته باشند و لازم نكرده كه زنش هم طول عمر داشته باشد. زن نود ساله به چه دردي مي‌خورد؟

ممكن است «علي التوالد و التناوب» زن‌هائي بگيرد، اولادهائي راه بياندازد، زن‌هايش هم بميرند، اولادهاي او هم مثل ساير مردم زندگي كنند، پشت دوم هم اصلا جدشان را نشناسند.

يك كلمه‌اي، يك كسي يك وقتي گفت، اين كلمه در من اثر كرد، گفت: بعضي سيدها، ما چه ميدانيم كه اين‌ها نسل امام زمان7 هستند يا خير؟ ممكن است نسل او باشند، پشت سوم، چهارم، پنجم، ششم، دهم. همان‌طوري كه نسل موسي بن جعفر8 در دنيا باقي مانده است، همان‌طوري كه نسل امام حسين7 باقي مانده است، همان‌طوري كه نسل امام رضا7 باقي مانده است، ممكن است از نسل امام عصر7 هم نسل‌هايی به عمل آمده باشند، تو مردم باشند، اصلا ندانند. مانعي هم اين مطلب ندارد.

آقايان، والله مطلب از اين چراغها روشن‌تر است، توي وادي آن نيستيد. آن قدر شبهات مزخرف كودكانه پشت كوه قافي، آن قدر شبهات شيطاني بي اصل در مغزمان ريخته شده است، كه به كلي از وادی دور شديد. كجا هستيد؟ روي همين زمين است، راه مي‌رود. والله، در كمتر از ده سال، خدمتش رسيده‌اند، و الله قسم ميخورم، من اطلاعات فقهي دارم، من ميدانم كه قسم خوردن به جلاله، به دروغ كفاره ميآورد، آن قدر هم پول ندارم كه كفاره بدهم، دليلي هم ندارد كه دروغ قسم

بخورم. به والله در نزديكتر از ده سال، يعني فاصلهاش از ده سال كمتر است، خدمتش رسيدهاند، او را ديدهاند. در شهر تهران، با او حرف زدهاند. هزار و يك نشانهها هم داشته و دارد.

چي چي، اين چرت و پرتهاي اوهام شر و ورها؟ آخوندها درست كردهاند! عمر طولاني چطور ميشود؟ اين حرفها موهومات است، اي احمق او را ميبينيد، چي ميگوئي، نه در خواب، نه در خيال، نه در خلسههاي درويشي كه قابل شبهه باشد، نه در خواب، تا بگويی خواب تمثل خيالی است، نه در خلصه درويشی تا بگوئي چرت كشيده يا ترياك كشيده، اين مجسم شده است.

همانطوري كه شما مرا ميبينيد، شما كه الان مرا ميبينيد، خواب است! خيال است! چرت است! خلسهاست! يا واقعيت دارد؟ همانطوري كه صداي مرا ميشنويد، همانطوري كه من شما را ميبينم و حرف میزنم، همانطوري او را در كمتر از ده سال ديدهاند.

به خدا يک قضايائي كه من به يك واسطه، و بعضي بلا واسطه، سراغ دارم و بگويم، مثنوي هفتاد تن كاغذ شود.

در همين شهر، در همين شهر، يكي را بگويم، علي الله، در همين شهر شما، در كنار يكي از ميدانهاي اين شهر، حضور مباركش رسيداند، آن كسي كه خدمتش رسيده است، آن كسي كه با حضرتش سخن گفته است، كه اين دورهها مانند او را به شما نخواهد داد.

اصفهانيها شما مفاخر زياد داشتهايد، الان هم داريد، ولي مفاخر گذشته شما، به آن پايه ديگر كمتر به دست شما ميآيد. در همين شهر شما، يكي از مفاخر شما، از بزرگاني كه اين قرن مانند او را نمیدهد، در كنار يكي از همين ميدانها، حضور مبارك امام عصر ارواحنا فداه رسيده است، نه يك نوبت، بلكه دو نوبت. با حضرت صحبت كرده است، آن حاجتي كه داشته، در نوبت اول عرض كرده است، حضرت جواب به او دادهاند. اين بواسطه كوتاهي فكرش، گفته كم است، يك چيزي به او دادهاند، او گفته كم است، بعد حضرت ناپديد شده است، پهلوي يك هندوانه فروش، يک سيدي. جلويش چند تا هندوانه خربزه شكسته انداخته، كه قاچ قاچ ميفروشند، به او در عالم رويا گفتهاند: شب در فلان موقع، بيا خدمت حضرت، او شديدا متوسل شده بود، يك سال توسل جسته بود.

گفت پيغمبر كه چون كوبي دري　　　عاقبت آيد برون ز آن در سري

«من قرع بابا و لج ولج» [5] «من طلب شيئا و جد وجد» [6] شما دلتان ميخواهد با همين تنبلي، با همين مهملي، روي بخار معده، يك «ياصاحبالزمان» بگوئيد، او هم بگويد بله؟ اين جوريها نيست، به اين و لنگ و بازي هم نيست.

اين‌جا جان فشاني لازم است، اين‌جا جديت لازم است، اين‌جا كوشش و جنبش لازم است، بايد توي راه بيافتي، قدري هم مالش بخوري، توي راه نرفتيد.

يك سال تمام مشغول زحمت توسل به حضرت است، به او ميگويند بيا فلان جا، آن‌جا يك هندوانه فروشي است پهلوی او بيا. مي‌رود ميبيند يك سيدي آن‌جا نشسته، قدري هم هندوانه خربزه‌های قاچ قاچ شده، شكسته بسته، دارد ميفروشد. يك دقيقه ميگذرد، یک مرتبه مي‌بيند حضرت آن‌جا تشريف دارند، پهلوي هندوانه فروش است. دارد با هندوانه فروش صحبت ميكند، چشمش به حضرت كه ميافتد، منيتزيم ميشود، خشك ميشود. اين‌جا من حرف‌ها دارم، هر كدام موجي است كه اگر بخواهم به تلاطم بياورم، مجلس وقتش مي‌گذرد.

رسيدن به خدمت حضرت، به اختيار حضرت است، به اختيار ما نيست. فرق غيبت كبري و غيبت صغري و نواب خاصه در همين است. آن‌ها در غيبت صغري، نواب خاصه هر وقت ميخواستند خدمت حضرت مي‌رسيدند، حالا شيعه به اختيار خودش نمی‌تواند برسد، هركس ادعا كند من هروقت بخواهم خدمت حضرت می‌رسم، اين كذاب است، مفتری است، «َ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ» [7] ، مراد اين مشاهده است. هركس را كه حضرت بخواهند به خدمتش برسند، مي رسد. وقتي هم كه رسيد، آن‌جا خانه بي بي نيست، آن‌جا ديگر دل بدهي و قلوه بگيري نيست، حرف زدنت به اختيار او است، نگاه كردن تو به اراده و مشيت او است، هر اندازه‌اي كه او دلش بخواهد تو حرف بزني و ماذون از قبل خدا باشد كه گوش به حرف تو بدهد، تو مي‌تواني حرف بزني و جواب مثبت می‌شنوی و الا خير. اين را التفات داشته باشيد.

خودش به من گفته است، هيچ واسطه در اين روايت نميخورد، منيتيز شده است، اصل نفس نميتواند بكشد، بعد سر بلند كردند و فرمودند چه ميگوئي؟ حاجتش را گفت. فرمود: بگير، گفته بود كم است. به محض اين‌كه گفت كم است، ديد حضرت نيستند.

آي خاك بر سرم، اين چه حرفي بود زدم؟ كم او از دنياها هم زيادتر است. آن وقت از آن سيد هندوانه فروش مي‌پرسد، اين آقائي كه اين‌جا بود، كجا رفت؟ آن سيد گفت: نمي‌داند اين كيست؟ نميشناسم. او اين‌جا ميآيد، گاه‌گاهي ميآيد، آدم خوبي است، خوش اخلاق است، آقا است. گاه‌گاهي هم يك سر باره‌اي، دست باره‌اي به ما ميدهد، خوب چه وقت‌ها ميآيد؟ حساب ندارد، گاهي ميبيني، دو ماه، سه ماه، يك مرتبه، يا كمتر يا بيشتر. گفت: با تو چي مي‌گويد؟ گفت: هيچ اين‌جا مينشيند، احوال را ميپرسد، گاهي هم اگر چيزي نفروشم و چيزي نباشد، كمك ميكند.

يك سال ديگر جان كند و اشک ريخت و سوخت و دنبال مطلب را گرفت. باز به او گفتند همان‌جا بيا، دو مرتيه همان‌جا آمدو حاجتش را عرضه داشت و عنايت فرمودند و بر آورند.

آقا ديدنش وميبينندش. خاك بر سر آدميكه در بي راهه افتاده است. چيزي كه از اين چراغ‌ها روشن‌تر است، در اصل وجودش شبهه ميكنند، شبه‌هاي شيطاني، وسوسه‌هاي نفساني، حواجس خيالي.

براي تحكيم عقيده شما جوانان ميگويم، من نيامده‌ام اصفهان شما را گمراه كنم، گمراه شدن شما چه فايده مادي براي من دارد؟ چه فايده روحاني دارد؟ فكرش را بكنيد، چه دليل دارد من بخواهم شما را گمراه كنم؟ از گمراه شدن شما چه منفعت مادي به من ميرسد؟ چه منفعت روحي به من ميرسد؟ پس بدانيد خير شما را ميخواهم. ؟؟؟ با دليل عقلی می‌توانم ثابت كنم و ثابت كردم، با دليل نقلي می‌توانم ثابت كنم و ثابت كردم، مع ذلك تكيه به آن‌ها نميكنم، تكيه به قضائايی كه از اين جراغ روشن‌تر است ميكنم. منی كه الان دارم حرف با شما ميزنم، دروغ هستم؟ شما خيال ميكنيد؟ اختراع نفس شما است كه صدا می‌رود يا واقعيت دارد؟

همين‌طوري او را ميبينند و او را ديده‌اند.

ميگويم در همين شهر، اين قصه مال هفتاد سال قبل است، يكي از بزرگان اين‌جا، كه در اين قرن كمتر مثل او آدم خواهد آمد، سر يكي از ميدان‌ها شهر، او را ديده‌اند.

يك تكه براي اهل علم بگويم، حالا كه امشب توي اين وادي افتاديم، حرف‌هاي ديگر ميخواستم بزنم، فردا شب، يك سوغات ديگر.

يك استادي ديگر داشتم، هر دوي اين‌ها استاد من بودند، هر دوي اين‌ها، من از خصيصين آن‌ها بودم، هر دوي آن‌ها نميخواستند مرا گول بزنند، هر دوي اين‌ها ميخواسته‌اند مرا هدايت كنند، مخصوصا همين كه به شما گفتم. يك وقتي يك مطلب راجع به امامزمان7 گفت، من حرفی گفتم، آن‌چنان مرا مالاند و پيچاندو نرم كرد، كه از آن ساعت به بعد، چهار نعل اسب من توي ميدان ميتاختم، آن‌را هم يك شب خواهم گفت.

يك استادي داشتم، اسمش را هم مي‌برم، عيبي ندارد، اهل همين شهر، مرحوم ميرزا محمد مهدي اصفهاني قدس الله سره. مردي بود فقيه، اصولي، داراي معارف، مردي بود خداشناس و خداترس، مردي بود كه غالبا مراقب خدا بود، خودش را در محضر خدا مي‌ديد. مردي بود كه من اقل، سه هزار جلسه با او نشسته‌ام، سه جلسه نگذشت كه از خدا مرا نترساند و مرا متوجه خدا نكند، حضار

را، نه من تنها را. جلسه‌اي نميگذاشت كه او باشد در آن جلسه و حضار را متوجه خدا نكند، از خدا نترساند و يا اميدوار به خدا نكند، پيوند بندگى خدا بين حاضرين و خدا محكم نكند. مرد عجيبى بود، يك درياي علم بود، زيردست بزرگاني هم تربيت شده بود كه حالا نميخواهم بگويم.

اين بزرگوار به خود من گفت. يك وقتي در اضطراب فكري افتاده بود كه چه كند؟ جمعي از حكميها و فلسفي‌ها او را به جانب فلسفه ميكشاندند. جمعي از عرفا و صوفي مسلك‌ها او را به طريق عرفان و تصوف ميكشاندند. جمعي او را در سير و سلوك خاص ديگري ميكشاندند، اين گيج شده بود چه كار كند؟ خدايا راه چيست؟ اين راه را بروم؟ آن راه را بروم؟

یک بزرگوار دیگری هم او را به راه متن شرع، متن فقاهت، همين كه فقهای شما الان دارند ميروند، به اين راه دعوت ميكرد، اين گيج شده بود.

اين‌ها جزء اسراري است كه به من گفته بود و تا زنده بود، ماذون نبودم بگويم، چون مرده و رفته است، از نظر تربيت افكار آقايان اهل علم، از نظر اخلاص و عنايت به طلاب ميگويم. من نهايت ارادت به طلاب دارم، چون اين‌ها فداكاري عجيبي ميكنند، از اين شهوات و لذت‌های مادي ميگذرند و ميآيند درس مي خوانند. خيلى قيمت دارند. اين‌ها ميتوانند مدارس جديده بروند، دوازده كلاس را بخوانند و بعد دانشكده بروند، چهار سال بگذرانند، بعد يا مهندس شوند و يا دكتر شوند، ماهي پنج، شش هزار تومان بگيرند. ولي همه اين‌ها را پشت سر و زير پا انداختهاند، با نان و پنير ميسازند و فقه آل محمد: را مى‌خوانند، اين فداكاري‌ها من را در برابرشان كوچك كرده است.

خدايا به حق صاحب الزمان7، طلاب علوم دينيه و محصلين علوم مذهبى ما را طول عمر، تائيد كامل، عزت شامل، قوت و نيروي بيشتري عطا بفرما.

ما را قدردان نعمت وجود علماء و مدرسين و محصلين بفرما.

غرض، اين را براي طلبهها ميگويم، اين قصه را خدا شاهد است، به قصد طلبه‌ها ميگويم، شما هم بشنويد.

فرمود من در حيرت افتادم چكار كنم؟ هركس مرا به يك سو ميكشاند، او ميگويد بيا زير خرقه، او ميگويد بيا زير عبا، او ميگويد بيا توي محراب مثلا، من گيج شدم. فرمود يك روزي در وادي السلام،

خدا به حق امير المومنين7 همه شما را مشرف فرمايد.

فرمود در وادي السلام، سر قبر هود7 و صالح7، آن‌جامتوسل شدم: خدا بيچاره‌ام، خدا عاجز و حيران هستم، خدا نميدانم به كدام راه بروم؟ (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيم) [8] ، راه راست را به من بنما، خدا گم شده‌ام، خدا حيران شده‌ام. وقتي هم اين‌ها را براي من ميگفت، حال اشك در چشمش ميآمد، در همان حال هم به خدا ملتجي ميشد و ميگفت: خدا ملجا خوبي است، خدا را خواندم، خدا مرجع خوبي است، طلبه‌ها، با خدا ارتباط بگيريد. با خدا انس بگيريد.

گفت با خدا راز و نياز ميكردم، خدا چه كنم؟ حيرانم، نميدانم. فرمود: درهمين حال بودم، يك وقت ديدم حضرت بقيه الله ارواحنا فداه تشريف فرما شدند، توي جسد جسماني كه با همين چشم‌هاي مادي جسمي ديده ميشوند، تشريف آوردند، با فاصله بيست قدم، پيش من ايستادند.

ديدم كه جلوي شكم حضرت، مانند نواري به پهناي بيست سانت و به طول هفتاد سانت، یک نوار سبزي، جلوي سينه بالاي شكم حضرت، نمايان است. به من رسيدند و توجه كردند مثل اينكه نگاه كن. نگاه كردم آن نوار را ديدم كه با خط نور، مثل اين چراغ‌هاي نوري كه از پشت روشن ميشود، خط تورانی را می‌خوانی، همين‌طور، خط نوراني، اين‌جا نوشته است، طلبه‌ها خوب گوشهايتان را باز كنيد ياد بگيريد، با خط روشن عالي ديدم نوشته است:«طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت مساوق لا نكارنا»، ميفرمودند: من فراموش كرده‌ام مساوق يا يساوق، اسم فاعل است يا فعل مضارع. فرمود فراموش كرده‌ام، «و قد اقامني الله و انا حجه ابن الحسن»، و حجه بن الحسن مثل امضائي كه مي كنند، امضاء كرده بود.

گفت دلم باز شد، خواندم، نگاه كردم، ديگر اجازه حرف زدن ندادند. آنجا ديگر خانه بي بي نيست، همه چيز به اختيار خود حضرت است. گفت خوب كه اين را ديدم و نقش خاطرم شد، حضرت از نظرم دور شدند.

خواب نه، خيال نه، چرش كشيدن 1:11:35 خير، در خلسه درويشي بودن خير، در حال صحت مغز و دماغ و قلب و عصب و همه نظامات جسماني با همين چشم‌هاي سر.

به هر جهت، وجود مسعود آن حضرت روي همين زمين است، ميآيد، او را ميبينند يا نميبينندش، يا او را ميبينند و نميشناسند. گاه‌گاهي هم به نگاهي، دلي را شاد ميكند، خودش را به او مينماياند، خودش را به او ميشناساند و حاجاتش را هم روا ميكند.

دنبال حرف براي فردا شب.

خدايا به ذات مقدست، چشم همه اين جمع را به جمال جسمانی حضرت روشن بفرما.

اين را از كتاب‌ها نقل نكردم كه بگوئيد معلوم نيست اين‌ها درست است يا خير، اگر مرا با دين مي‌دانيد. اگر بي دين مي‌دانيد هيچ، اگر مرا شيطان گمراه كننده خود مي‌دانيد، كه آمدم گمراهتانكنم، اين قدر خبيث هستم، هيچ. اگر من را مسلمان ميدانيد، و نظرم هدايت شما و خيرخواهی شما باشد، من بدون واسطه از دو نفر كه شرفياب شدهاند و هر دو هم اصفهاني، يكي درهمين شهر شرفياب شده، يكي در وادي السلام نجف شرفياب شده است، از اين نمونه‌ها در آستين من ده تاي ديگر است. شر و ورهاي شيطاني، اين مهملات حيواني، اين‌ها تاريكت كند تو را، حجاب بين تو و محبوب بشود.

يك دو تا شعر بخوانم، بعد چند تا كلمه مصيبت بخوانم:

بنماي رخ كه خلقي واله شوند و حيران بگشاي لب كه فرياد از مرد و زن برآيد

آقاجان يابن العسكري7، به حق مادرت فاطمه زهراء3، جلوه‌اي به دل اين همه جمع بفرما.

اگر زنده ماندم و شما هم زنده، يك راه‌هائي را به شما مى‌گويم، هركس دلش بخواهد به آن راه‌ها وارد شود، وارد شود. من ديگر نمي‌گويم چه ميشود؟ ولي قول قطعي ميدهم، هركس توي آن راه‌ها برود، از اين شبهات شيطاني، از اين حرف‌هاي كودكانه جاهلانه، كه آفتاب تابان طلوع كرده از آن طرف، آن وقت به منطق علم ميخواهد انكار كند، از اين چرت و پرت‌ها بيرون ميآيد، ميفهمد كه چيزي هست. انشاءالله شب آخر، به خدا ميل ندارم جمعيت جمع شود، اين‌ها چرت و پرت است، غرض اين است كه حالا آمدم مي‌گويم، به گوش‌ها برسد. شايد يك خسته دلي در ميان قافله باشد، او به راه بيافتد.

جوان‌ها بدانيد پاي منبر من جواني را خدا هدايت كرد و به حضرت رسيد، پاي منبر خودم يك شب آن را خواهم گفت، براي جوان‌ها خواهم گفت، پاي منبر خود من به راه افتاد، رسيد آن‌چه را كه اين بچه‌ها، هزار جور شبهه شيطانی مى‌كنند، او عيانا و خارجا ديد، در اين شبهه‌ها غوطه ورند، با همه اين حرف‌ها رسيد، بگذرم.

ميگويد: يا جداه

«سُبِيَ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي » [9] .

مي‌گويد: يا جداه يااباعبدالله7 زن و بچه‌ات را اسير كردند، مثل غلامان و كنيزان،

وای

یک کلمه بگویم، دل‌های شما را مهیا کنم،

شب عاشورا زن و بچه امام حسين7، اصلا غذا نخوردند، کسي فکر غذا نبود، غذاي چي؟ يك مقداري امام حسين7 مشغول خطبه خواندند بود، دور خيمه‌ها خندق کندند، خلاصه گرفتاری آن شب، غذا نخوردند.

روز عاشورا زن و بچه امام حسين7 گرسنه نبودند، اصلا حال غذا خوردند، نداشتند. بروند، غذا نخورده بودند، كي به فكر غذا بود؟

شب يازدهم هم توي خيمه‌ها هيچ چيز نبود، به غير از يك دانه پيراهن كه به تن زن‌ها بود، يك چار قد مشكي به سرشان هيچ چيز توي خيمه‌ها نبود. آن‌ها بودند و يك خيمه‌هاي نيم سوخته، توي خاك افتاده،

شب یازدهم هم اینه‌ها گرسنه بودند، روز دوازدهم، این‌ها مثل جوجه مرغ می‌لرزیدند،

يك مادر بزرگي داشتم، مادر پدرم بود، اين شب‌هاي يازدهم محرم كه مي‌شد، به مادرم مي‌گفت: امشب رختخواب براي بچه‌ها نيانداز، به مادرم مي‌گفت: فرش را جمع كن، امشب بچه‌هاي فاطمه3 روي خاك افتادهاند، امشب به بچه‌ها شام نده، بچه‌هاي امام حسين7 گرسنهاند. روی خاک‌های بیابان هستند.

روز يازدهم، بچه‌ها رنگ از صورتشان پريده است، از گرسنگي مي‌رنجند.

حالا مهيا شده‌ايد، يك كلمه بگويم بلند بلند بناليد.

آمدند بچه‌ها را سوار كنند،

يا الله

خيال ميكنيد همين‌طور ساده است، نه،

امام زمان7 ميفرمايند: « وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ » [10] ، امامزمان7 ميفرمايند: با زنجير آهن اين زن و بچه را سوار كردند.

بحق مولانا الحسين المظلوم7 و باهل بيته المظلومين:

با حال ناله،

اصل دعا است. مگر به شما نگفتند هر چه هست دعا است، شمشير شما دعا است، اسلحه شما دعا است، پنج دقيقه صبر كنيد، بعد از گريه بر سيد الشهداء7، توسل به امام زمان7 محل اجابت است، شيطان وسوسه مي‌كند، اين‌ها را از اين سعادت محروم ميكند.

با حال التجاء و توسل، زن‌ها دور بچه‌هاي امام حسين7، مردها دور زين العابدين7، آن‌ها را شفيع درگاه خدا قرار دهيد، با حال انابه و تضرع،

ده نوبت بحق الحسين7

يا الله

خدايا به قطره قطره اشك‌هاي بچه‌هاي امام حسين7 و به قطره قطره خون‌هاي بدن امام حسين7 قسمت ميدهم، همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را مقدر بفرما.

ما را به ديدار آن بزرگوار و به نصرت و ياريش سعادتمند بفرما.

دل ما را از نور ولايت و محبت آن سرور منجلی و متجلي بفرما.

نعمت ولايتش را در قلوب اولاد ما و اعقاب ما، نسلا بعد نسل جاري بفرما.

قلب مطهر حضرت بقيه‌الله7 را از ما راضي و خشنود فرما.

سايه عز و ولايش را بر سر ما مستدام بدار.

ما و همه ملل اسلامي و همه كشورهاي اسلامي را در پناه امام زمان7 از شر كفار و ضر اشرار حفظ بفرما.

به حق امام عصر7 مشكلات ما را حل و سهل و آسان بفرما.

گره از كار همگان بگشا.

بيمارانمان را لباس عافيت بپوشان.

بيماري‌هاي معنوي ما، كه عمده‌اش جهل و ناداني است، به حق صاحب الزمان7 برطرف بفرما.

به حق صاحب الامر7 قسمت ميدهم، خير و بركت و رواج و رفاه به كسب و كار و كشت و زرع مسلمانان، خاصه شيعيان مرحمت بفرما.

مسلمين جهان بالاخص شيعيان را در هر نقطه‌ای هستند معزز و معظم و محترم بدار.

قرض‌ها را اداء بفرما.

طلب‌هاي خودت را از ما، به ما ببخش.

گناهان ما را بیامرز.

توفیق تقوی و پرهیز از گناه تا آخر عمر به ما مرحمت بفرما.

آن‌هایی که ما را هدایت و دلالت به ولایت اهل‌البیت کرده‌اند و مرده‌اند همه را با ائمه: محشور فرما.

سلسله جلیله فقهاء و محدثین ما، از زمان امام صادق7 تا الان، همه را غریق رحمت فرما.

آن‌هایی که در قید حیات هستند سیما علمای این شهر، به همه آن‌ها طول عمر، عز کامل، تایید شامل، مرحمت بفرما.

ما را قدردان نعمت روحانیت خودمان بفرما.

آقایان محترمین و مخدرات محترمات، غیر آن‌چه گفته‌ام هر حاجت شرعی دارند برآور.

عواقب امور را به خیر بگردان.

بالنبی و آله و عجل فرج مولانا صاحب‌الزمان.